

نقدی بر کتاب تاریخ اسلام اثر دکتر فیاض^۱

صابر اداک

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهر ری

چکیده

کتاب تاریخ اسلام، نوشته مرحوم دکتر علی اکبر فیاض (متوفی ۱۳۵۰ ش) از اولین آثاری است که در زبان فارسی و به سبکی نو در زمینه تاریخ اسلام تدوین گردیده و درحجمی اندک، دوره‌ای نسبتاً طولانی از صدر اسلام تا پایان دولت عباسیان را دربرمی‌گیرد. این کتاب به رغم داشتن ویژگیهای مثبت که ناشر در مقدمه کتاب به آن اشاره کرده است، در فصول مربوط به دوران نبی اکرم (ص) و خلفای راشدین حاوی مطالب انتقاد برانگیزی است که در این مقاله، مواردی از آنها از جهات مختلف تاریخی، کلامی و نگارشی مورد نقد قرار گرفته و هریک به فراخور موضوع و ذیل دسته‌بندیهای مربوطه ارائه می‌گردد.

ارائه چهره‌ای ناروادار و بی‌تساهل از پیامبر (ص) و مسلمانان صدر اسلام و نقل کثیری از این‌گونه روایات در کتاب مذکور که باعث برداشتهای غلط از شخصیت و سیره رسول اکرم (ص) می‌گردد، سبب اصلی در ساماندهی این مقاله بوده است. به همین لحاظ، مقاله حاضر با نقد یکی از این روایات که به زعم راقم این سطور، «خشن‌ترین روایت» موجود در این کتاب درباره پیامبر (ص) و اصحابش می‌باشد، آغاز شده است.

کلیدواژه‌ها: تاریخ اسلام، علی اکبر فیاض، نقد و بررسی.

۱- در وصف یکی از سرایای سال ششم هجری چنین آمده است:

«زید بن حارثه با کالایی متعلق به اصحاب به شام رفته بود به بازرگانی. طایفه‌ای از بنی‌فزاره او را لخت کردند. چون به مدینه آمد، پیغمبر او را با لشکری به تنبیه قوم

۱. تاریخ وصول: ۸۳/۱۲/۱۰، تاریخ تصویب نهایی: ۸۴/۲/۱۲.

فرستاد (رمضان). زید صبحدمی بر سر قوم آمد و امّ قرفه را که به قول مورخ ملکه قوم بود گرفت. او را شقه کردند و سرش را در مدینه گرداندند از آنکه قریش ام قرفه را از فرط عظمتش مغلوب ناشدنی پنداشته بودند»^۱.

این خبر علی الظاهر گویای آن است که نبی اکرم (ص) در قبال غارت شدن کاروان تجاری مسلمین به دست بنی فزاره، سربهای تجهیز کرده و قوم غارتگر را مجازات نموده‌اند، مجازاتی سخت که حتی به شقه کردن ملکه آن قوم و گرداندن سر وی در مدینه انجامیده است.

بررسی موضوع نشان می‌دهد که خبر این سربه در اکثر منابع سیره و تاریخ البته به صورتهای مختلف ذکر شده است. طبری بدون اشاره به کاروان تجاری، از هجوم بنی فزاره به زید بن حارثه و همراهانش که باعث کشته شدن همراهان زید و زخمی شدن خود او گردیده، خبر می‌دهد و می‌افزاید: زید با همین حال خود را به مدینه رسانده و پس از بهبودی، به فرماندهی سربهای بر سر بنی فزاره رفته و پس از غلبه بر آنها، بزرگ آن قوم را که پیرزنی به نام ام قرفه (فاطمه بنت ربیعہ) بوده به طرز فجیعی به قتل رسانده است «قتلها قتلاً عنيفاً، ربط برجلیها حبلاً ثم ربطها بین بعیرین حتی شقاها شقاً و کانت عجزاً کبیراً»^۲. وی همچنین روایت دیگری درباره این سربه آورده که بر اساس آن فرماندهی سربه بر عهده ابوبکر بوده که نهایتاً بر بنی فزاره غالب آمده و تعدادی از ایشان را به اسارت گرفته است.^۳ در این روایت چنانکه پیداست هیچ اشاره‌ای به ام قرفه و شقه شدن او دیده نمی‌شود. صاحب *السیرة الحلبیة* با بررسی این دو روایت و وجوه اختلاف آنها، روایت دوم را برگزیده و خبر این سربه را تحت عنوان «سریة امیرالمؤمنین ابی بکر الصدیق - رضی الله عنه - لبنی فزاره» آورده است.^۴

به همین‌گونه درباره فردی که ام قرفه را به قتل رسانده و نیز در مورد سرنوشت

۱. فیاض، ۹۰.

۲. طبری، ۴-۶۴۲.

۳. همانجا.

۴. حلبی، ۲۵۲.

دختر وی که به دست مسلمانان اسیر گشته است اخبار متشتت و ناهماهنگی در منابع وجود دارد.^۱ به نوشته بلاذری، ام قرفه از کسانی بوده که رسول خدا (ص) را سب می‌کرده و مردم را به شورش بر علیه ایشان فرامی‌خوانده است.^۲ صاحب امتاع الاسماع نیز از افراط وی در سب رسول خدا (ص) یاد کرده است.^۳ یعقوبی به گسیل ۴۰ تن از مردان بنی‌فزاره از سوی ام قرفه برای به قتل رساندن رسول خدا (ص)^۴ و صاحب السیره الحلبیه به اعزام ۳۰ تن از اولاد و نوادگانش برای اجرای این امر^۵ اشاره کرده‌اند.

چنانکه دیده می‌شود گذشته از اضطراب و تشتت موجود در اصل خبر و جزئیات آن، نکاتی در رابطه با شخصیت ام قرفه و اقدامات وی بر علیه پیامبر (ص) و مسلمانان در منابع وجود دارد که با اطلاع از آنها، علت برخورد سخت مسلمانان با وی و قبیله‌اش تا حدودی روشنتر می‌گردد. نکاتی چون: به قتل رسیدن همراهان زید بن حارثه و زخمی شدن خود او توسط بنی‌فزاره، سب نبی اکرم و افراط در این امر از جانب ام قرفه و گسیل افرادی از قبیله و خویشاوندانش برای قتل غافلگیرانه پیامبر (ص) که به هیچ یک از این نکات در کتاب مورد نقد اشاره نشده و تنها علت برخورد مسلمانان با بنی‌فزاره، لخت کردن کاروان بازرگانی آنان از سوی قبیله مذکور مطرح شده است.

اما نکته مهمتر در این ماجرا، گرداندن سر پیرزن مقتول در مدینه است، چرا که اگر قتل فجیع وی را به دست صحابه پیامبر (ص) بتوان حادثه‌ای بدون اطلاع و رضایت ایشان قلمداد کرد، گردانده شدن سر او در مدینه قاعدتاً با اجازه پیامبر (ص) صورت گرفته و نهایتاً گویای رضایت ایشان از عملکرد اصحاب خود می‌باشد. حال آنکه با بررسی منابع مهم و دست اول تاریخ و سیره^۶ به این نتیجه می‌رسیم که خبر فوق اساساً در این

۱. نک: واقدی، ۵-۵۶۴؛ یعقوبی، ۷۱؛ طبری، همانجا.

۲. بلاذری، ۴۸۵.

۳. مقریزی، ۲۷۰.

۴. یعقوبی، همانجا.

۵. حلبی، ۲۵۳.

۶. واقدی؛ ابن هشام؛ ابن سعد؛ بلاذری؛ یعقوبی؛ طبری؛ مسعودی، ابن حبان؛ بستی؛ ابن حزم اندلسی؛ ابن عبدالبر؛ مقدسی؛ ابن جوزی؛ ابن اثیر؛ ذهبی؛ دیار بکری؛ حلبی.

منابع وجود ندارد و ذکری از آن به میان نیامده است! تنها کتابی که در میان منابع مورد بررسی به این واقعه اشاره کرده است *امتناع الاسماع* مقریزی است.^۱ با توجه به اینکه مقریزی متوفی ۸۴۵ هجری بوده و اثرش متعلق به قرن نهم می‌باشد و علاوه بر آن، منابع و روات خود را نیز ذکر نمی‌کند، علی القاعده نمی‌توان برای خبر فوق، ارزش تاریخی چندانی قائل شد، بالاخص با نظر به اینکه منابع دست اول متذکر چنین خبری نشده‌اند.

حال سؤال اینجاست که نگارنده محترم کتاب چرا این روایت واحد کم ارزش را از میان انبوه منابع تاریخی گزینش کرده و در ادامه این ماجرای خشونت‌بار، که اصلش زیر سؤال است، می‌آورد؟ روایتی که فحوای آن اثبات رضایت پیامبر (ص) از این عمل است. چنین رفتار خشونت‌آمیزی - اگر هم از سوی صحابه صورت گرفته باشد - با سنت و سیره حسنه رسول اکرم (ص) در تعارض است و مطمئناً مورد تأیید پیامبر (ص) واقع نمی‌شود، چراکه ایشان در مناسبت‌های مختلف، اصحاب خود را از مثله کردن افراد^۲ و حتی سیاع و وحوش^۳ نهی کرده و به اعتبار اخبار و روایات، به هنگام اعزام سرایا نیز همواره فرماندهان و سربازان خود را با دستورات مؤکد متوجه این امر می‌کرده است^۴، لذا بعید است که از شقه شدن پیرزن فزاری به دست اصحاب و گرداندن سر او در مدینه، اطلاع داشته و اعلام رضایت کرده باشد.

در این قسمت به مواردی از کتاب اشاره می‌کنیم که به لحاظ تاریخی صحیح نیست و مأخذ و منابع موجود آنها را تأیید نمی‌کنند.

۲. درباره چگونگی حضور پیامبر (ص) در صحنه نبردها به مطالبی در کتاب مذکور برمی‌خوریم که حاکی از کناره‌گیری ایشان از معرکه اصلی نبرد و فرماندهی لشکر در

۱. مقریزی، همانجا.

۲. به عنوان مثال: پیامبر (ص) با تقاضای عمر مبنی بر کشیدن دندانهای سهیل بن عمرو که در بدر اسیر شده بود با این هدف که دیگر قادر به سخنوری بر علیه پیامبر (ص) و اسلام نباشد، مخالفت کرده و اصحاب خود را از مثله کردن افراد نهی فرمودند (واقدی، ۱۰۷؛ ابن هشام، ۴۷۸).

۳. «یاکم و الملة و لو بالکلب العقور» (نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۴۷، ۹۷۸)

۴. ابن جوزی، ۷۳۰.

پناه سایبانی دور از گزند دشمنان و در حلقه محافظان شخصی خود می‌باشد. مثلاً در مورد جنگ بدر می‌نویسد: «طرفین صف‌آرایی کردند. پیغمبر زیر سایبانی قرار گرفت و جمعی از صحابه پیرامون او به نگهبانی ایستادند و بقیه به میدان رفتند.^۱ یا در باب جنگ احد آمده است: «پیغمبر در تمام مدت در مقر فرماندهی خود با عده‌ای نگهبان ایستاده بود. جمعی از مشرکین به آنجا هجوم آورده و پیغمبر را مجروح کردند».^۲ نیز در باب جنگ خندق می‌گوید: «برای خود او قبه‌ای از چرم سرخ برافراشتند... عده‌ای نیز به نگهبانی وعده‌ای دیگر به حفظ نقاط ضعیف خندق ایستادند».^۳ این در حالی است که علی (ع) در وصف جنگهای دوران پیامبر (ص) و چگونگی حضور ایشان در نبردها می‌فرماید: «هرگاه آتش جنگ شعله می‌کشید ما به رسول خدا (ص) پناه می‌بردیم که کسی از ما همانند پیامبر (ص) به دشمن نزدیکتر نبود».^۴ و در سخنی دیگر فرموده است که «چون روز بدر فرارسید رسول خدا (ص) پیشاپیش ما قرار داشت و هیچکدام از ما از او نزدیکتر به دشمن نبودیم و از همه بیشتر در جنگ تلاش می‌کرد».^۵ مسعودی در مروج/الذهب، به نقل از ابن اسحاق و واقدی، جزئیات بیشتری از جنگیدن پیامبر (ص) در غزوات و حتی تعداد و نام برخی از کسانی را که به دست ایشان در این جنگها کشته شده‌اند، آورده است.^۶ گزارشهایی نیز از مجروح شدن پیامبر (ص) در جنگ احد^۷ یا مقاومت ایشان به همراه معدودی از صحابه در واقعه حنین^۸ وجود دارد که حاکی از حضور ایشان در صحنه اصلی نبردها و مخالف با کناره‌گیری و دور بودن آن حضرت از معرکه جنگ می‌باشد. علاوه بر آن آموزه‌های قرآن و سخنان خود پیامبر (ص) مبنی بر

۱. فیاض، ۷۶.

۲. همو، ۸۰.

۳. همو، ۸۵.

۴. «کنا اذا احمر البأس اتقینا برسول الله (ص) فلم یکن احد منا اقرب الی العدو منه» (نهج البلاغه، باب حکمتها، فصل ما بین حکمت ۲۵۲ و ۲۵۳، ۱۲۱۰؛ نیز نک: همو، نامه ۹، ۸۴۵).

۵. آیتی، ۲۱۳ (به نقل از مسند احمد و طبقات ابن سعد).

۶. مسعودی، ۶۳۷.

۷. ابن اثیر، ۴۹.

۸. همو، ۷-۱۳۶.

تشویق و تحریض مؤمنین به جهاد، مغایر با این است که حضرت چنین رفتاری پیشه کند. از نظر فرهنگ و اخلاق جنگی عرب هم، چنین به نظر می‌رسد که معمولاً سران و پیشوایان قوم، خود در نبردها شرکت می‌جستند و در صف مقدم نبرد می‌جنگیدند، چنانکه در واقعه بدر بسیاری از بزرگان قریش چون ابوجهل، عتبة بن ربیع، امیه بن خلف و... حضور داشتند و به دست مسلمانان به قتل رسیدند.^۱

۳. دربارهٔ ورود اسرای جنگ بدر به مدینه و شادمانی مردم به این مناسبت می‌نویسد: «روز بعد اسیران را با هلهله و شادی تمام وارد کردند».^۲ جمله فوق حاوی این معنی است که پیامبر (ص) همچون دیگر فاتحان تاریخ، در پی فتح بدر اسیران قریش را با به راه انداختن بساط شادی وارد مدینه کرده یا اینکه خود مردم مدینه در آن هنگام به شور و شادی پرداخته‌اند. در نقد این خبر و نادرستی آن به نکاتی چند اشاره می‌کنیم: باید گفت که اولاً: چنین خبری به مانند مورد اول در اکثر منابع تاریخ اسلام^۳ وجود ندارد و حتی تعبیری که بتوان حالت هلهله و شادی تمام را به هنگام ورود اسرای بدر به مدینه از آن دریافت، در این منابع به چشم نمی‌خورد؛ از سوی دیگر - چنانکه می‌دانیم - دختر رسول خدا (ص) - رقیه - که هنگام عزیمت سپاه مدینه به سوی بدر در بستر بیماری بود، در همان روزها از دنیا رفته و بنابر روایات، حاملین خبر فتح بدر - زید بن حارثه و عبدالله بن رواحه - هنگامی به مدینه رسیدند که مردم از دفن رقیه در بقیع بازمی‌گشتند.

طبری به نقل از اسامة بن زید می‌نویسد: «هنگامی خبر فتح بدر به ما رسید که از دفن رقیه بنت رسول الله برمی‌گشتیم».^۴ با توجه به این حادثهٔ حزن‌انگیز و موقعیت و احترام رسول خدا (ص) در میان اهالی مدینه، بعید است که مردم این شهر در آن ایام به جای تسلیت و تعزیت ایشان، آن هم در فردای ورود پیامبر (ص) به شهر - که روز

۱. همو، ۲۶.

۲. همو، ۷۷.

۳. علاوه بر منابع ذکر شده در صفحات قبل، سهیلی؛ مقریزی؛ عاملی.

۴. طبری، ۴۵۸.

ورود اسرا بوده است – به هلله و شادی تمام بپردازند.

چنین رفتاری با اخلاق و سیاست و دوراندیشی پیامبر (ص) نیز منافات دارد، چرا که اسرای بدر به هر حال از اقوام و خویشان پیامبر (ص) و مهاجرین به حساب می‌آمدند و حتی تعدادی از معاریف بنی‌هاشم مانند عباس بن عبدالمطلب، عقیل بن ابی‌طالب و نوفل بن حارث بن عبدالمطلب نیز در میان آنان بودند.^۱

اخلاق بزرگوارانه پیامبر (ص) و توصیه‌های مکرر ایشان درباره نیکی و احسان به اسرا نیز با این رفتار که مستلزم تحقیر و توهین به آنان است منافات تمام دارد.

۴. درباره آزادی عباس عموی پیامبر (ص) از اسارت مسلمانان در جنگ بدر آمده است: «عباس را مسلمانان برای خاطر پیغمبر به رایگان آزاد کردند».^۲ اما به نوشته مورخان ماجرای آزادی عباس چنین بوده است: وی ابتدا ادعا کرده که پولی برای پرداخت فدیة خود ندارد، ولی پس از آنکه رسول خدا (ص) به واسطه غیب از مال پنهان او نزد همسرش، ام فضل، پرده برداشت، عباس نبوت پیامبر (ص) را تصدیق و نهایتاً هم فدیة خود و هم فدیة دو برادرزاده‌اش عقیل و نوفل را پرداخت کرد و جملگی آزاد شدند.^۳

۵. در این کتاب مواردی از فرمانها و رفتارهای پیامبر (ص) بدون اشاره به دلایل و زمینه‌ها یا با بیان نارسا و دلایل ناقص نگارش یافته که به درک درست سیره ایشان آسیب می‌زند، به عنوان مثال: درباره یکی از فرمانهای پیامبر اکرم (ص) در جنگ بدر می‌نویسد: «پیغمبر دستور داده بود که از بنی‌هاشم کسی را نکشند».^۴

جمله فوق بدون هیچ توضیحی، مآلاً باعث این تصور می‌گردد که پیامبر خدا (ص) به علت خویشاوندی با بنی‌هاشم و رعایت حال اقوام خویش چنین فرمانی داده است، در حالی که علت این فرمان چنانکه طبری نیز اشاره کرده است، احتمال حضور اجباری بنی‌هاشم و الزام قریش به آنان برای شرکت در جنگ بدر و عدم رضایت قلبی آنان از

۱. یعقوبی، ۴۶.

۲. فیاض، ۷۷.

۳. ابن سعد، ۳۲۵؛ همانجا؛ ابن اثیر، ۲۹؛ ابن کثیر دمشقی، ۳۱۳؛ حلبی، ۲۷۰.

۴. فیاض، ۷۶.

این حضور بوده است.^۱

۶. در مورد برخورد پیامبر (ص) و مسلمانان با یهود «بنی قینقاع» پس از پیروزی در جنگ بدر می‌نویسد: «در ماه شوال پیغمبر آنها را جمع کرد و گفت از سرگذشت قریش عبرت بگیرید و اسلام بیاورید که خود می‌دانید من پیغمبر هستم. آنها امتناع کردند و جواب درشت دادند... پیغمبر قلعه آنها را پانزده روز محاصره کرد تا به امان آمدند...^۲ با خواندن این قطعه احساس می‌شود که پیامبر (ص) بدون علت و تنها از سر قدرت برآمده از پیروزی بدر به سروقت بنی قینقاع رفته و آنها را با تهدید و به رخ کشیدن سرنوشت قریش در آن جنگ، به اسلام فراخوانده که با امتناع یهودیان، کار به محاصره و نهایتاً تبعید آنان از مدینه منجر شده است؛ در حالی که عامل برخورد پیامبر (ص) با یهودیان، و در حقیقت آغازگر این مخاصمه، خود یهودیان بودند. زیرا با هتک حرمت به زنی مسلمان در میان بازار و در انظار عموم باعث خشم مسلمانان شدند و طی درگیری طرفین با هم، یک یهودی و یک مسلمان نیز به قتل رسیدند.^۳ این رفتار بنی قینقاع به مثابه پیمان شکنی و نقض روابط دوستانه با مسلمانان بود که منجر به برخورد خصمانه پیامبر (ص) با آنان شد. چنانکه ملاحظه می‌کنیم در این کتاب اشاره‌ای به زمینه و سبب واقعه نشده است.

۷. در واقعه «بنی نضیر»، چنانکه می‌دانیم، پیامبر (ص) برای پرداخت دیهٔ دوتن از بنی عامر که سهواً به دست مسلمانی به قتل رسیده بودند، از یهودیان بنی نضیر که هم‌پیمان مسلمانان بودند، خواست تا در پرداخت دیه مشارکت کنند و سهم خود را طبق پیمان موجود بپردازند.^۴ اما این درخواست با استنکاف بنی نضیر و حتی توطئه قتل پیامبر (ص) از سوی ایشان، روبرو شد که در نهایت سرنوشتی شبیه بنی قینقاع نصیب آنان گردید. اما کتاب مورد نقد در این باره می‌نویسد: «بنی عامر کس نزد پیغمبر

۱. طبری، ۴۵۰.

۲. فیاض، ۷۷.

۳. ابن اثیر، ۳۳.

۴. همو، ۶۴.

فرستادند و خونبهای دو عامری را که عمرو بن امیه کشته بود، طبق پیمانی که با پیغمبر داشتند مطالبه کردند. پیغمبر خواست این وجه را از یهودیه‌های بنی‌نضیر بگیرد.^۱ در این جملات چنین قلمداد شده که گویا پیامبر تمام وجه دیه را از بنی‌نضیر مطالبه کرده است و این خواسته در حقیقت نوعی زورگویی و زیاده‌خواهی از سوی بنی‌نضیر تلقی شده و آنان هم زیر بار نرفته‌اند و کار به درگیری و خصومت انجامیده است.

۸. درباره قتل ابورافع یهودی به دست مسلمانان می‌نویسد: «عبداللّه بن انیس با چند تن شباهنگام بر سر ابورافع، بازرگان یهودی که در خیبر مسکن داشت، رفته و او را به قتل رسانیدند».^۲

ابورافع که نگارنده کتاب از او به عنوان «بازرگان یهودی» نام برده و هیچ سابقه یا جرمی را از او که مستحق قتل باشد ذکر نمی‌کند، به نوشته ابن هشام: «همان سلام بن ابی‌الحق است که از دشمنان پیامبر (ص) و از تحریک‌کنندگان احزاب بوده است».^۳ دشمن پیامبر (ص) و تحریک‌کننده احزاب را فقط «بازرگان یهودی!» نامیدن وجهی ندارد و جز ایجاد بدبینی نسبت به پیامبر (ص) و مسلمانان صدر اسلام نتیجه‌ای برای خواننده دربر نخواهد داشت.

افزون بر اینها، در این کتاب به برخی از ماجراهای تاریخی اشاره شده که اصل آنها مورد تشکیک و مناقشه اندیشمندان و مورخان فرق مختلف اسلامی است و به نظر می‌رسد تنها به جهت اشتها و نقل آنها در اغلب منابع تاریخی و بی‌هیچ تحلیل و تعمقی از سوی نگارنده کتاب، به نگارش درآمده است، مثلاً:

۹. در وصف ماجرای روی برگرداندن پیامبر (ص) از «ابن ام مکتوم» در جریان دعوت یکی از سران قریش و نزول سوره عبس (اعمی) می‌نویسد: «پیغمبر از دعوت رؤسای قریش باز نمی‌گشت. داستان ابن ام مکتوم که در سوره اعمی بدان اشاره شده

۱. فیاض، ۸۲.

۲. فیاض، ۹۰.

۳. ابن هشام، ۵-۷۴۴.

است نشان می‌دهد که پیغمبر چگونه به موضوع قریش اهتمام داشته و نیز نشان می‌دهد که نسبت به پیروان دین دستور مهربانی و خفص جناح داشته است.^۱ تعبیر فوق‌گویای این است که ایشان نظر اکثر مفسران و مورخان عامه را درباره شأن نزول آیات ابتدای سوره مبارکه عبس می‌پذیرد که به زعم آنان، آیات مربوطه در تقبیح عمل پیامبر (ص) - که هنگام دعوت یکی از سران قریش از اصرار نومسلمان نابینایی به نام «ابن ام مکتوم» مبنی بر قرائت قرآن به خشم آمده و از او روی گردانده - نازل شده و پیامبر (ص) در این باره، مورد مؤاخذه خداوند قرار گرفته است! اما مفسران و مورخان شیعه معتقدند که شخص مورد عتاب خداوند نه رسول خدا (ص) که فردی از اشراف قریش بوده که از روی تکبر و نخوت، از ابن ام مکتوم روی برگردانده است و اساساً بعید است که پیامبر (ص) به خاطر به دست آوردن دل یکی از سران قریش بر مسلمان فقیر و نابینایی که خواهان قرائت قرآن بوده است خشم گرفته و از او روی برتابد.^۲

۱۰. درباره وجوب روزه عاشورا پیش از روزه ماه رمضان می‌خوانیم: «روزه ماه رمضان مقرر شد به جای روزه عاشورا».^۳ اینکه مسلمانان پیش از وجوب روزه ماه رمضان، روز عاشورا (دهم محرم) را روزه می‌داشته‌اند از مسائل مورد اختلاف است و اندیشمندان شیعه بالاخص، دلایل مختلفی برای رد این موضوع اقامه کرده‌اند. از جمله صاحب‌المیزان در تفسیر آیات مربوطه، این روایت را رد کرده و معتقد است که وجوب روزه عاشورا پیش از ماه رمضان هیچ سند و مدرکی ندارد و جزء روایات ساختگی توسط بنی‌امیه است که در جهت پوشاندن جنایت خود نسبت به اهل بیت پیامبر (ص) در روز عاشورای سال ۶۱ هجری پدید آمده تا به وسیله آن و روایات شبیه به آن، فضائلی را به این روز نسبت داده و آن را روزی مبارک و میمون جلوه دهند.^۴ صاحب‌الصحيح من سيرة النبي الاعظم (ص) نیز به نحوی مستدل این روایت را نادرست خوانده و آنرا رد

۱. فیاض، ۶۱.

۲. طباطبایی، ۴۹۸-۵۰۱؛ آیتی، ۱۲۷ (به نقل از مجمع‌البیان طبرسی و التبیان طوسی)؛ عاملی، ۱۵۵ به بعد.

۳. فیاض، ۷۵.

۴. طباطبایی، ۸/۲-۹.

کرده است.^۱

۱۱. واقعه افک نیز که در صفحات ۵-۸۴ به تفصیل به آن پرداخته شده است، از همین گونه روایات است که مورد اختلاف فریقین بوده و در اینکه مصداق آیات مربوط به این واقعه در قرآن^۲ عایشه است یا یکی دیگر از همسران پیامبر (ص) یا زن مؤمنه دیگر، نظرات متفاوتی وجود دارد.^۳ جعفر مرتضی عاملی در کتابی تحت عنوان حدیث افک مصداق این آیات را نه عایشه که «ماریه قبطیه» همسر دیگر پیامبر (ص) می‌داند.^۴

۱۲. ماجرای قتل عام یهودیان بنی قریظه نیز که در کتاب به آن اشاره شده است^۵ جزء روایاتی است که تا حدی زیادی مشکوک و مورد اختلاف بوده و نظرات زیادی در موافقت و مخالفت با آن وجود دارد. بر اساس این داستان، یهودیان بنی قریظه به علت پیمان شکنی و خیانت به مسلمانان و همکاری با قریش در جنگ احزاب، مورد خشم مسلمانان قرار گرفتند و قلعه آنان توسط پیامبر (ص) و یارانشان محاصره شد. بنی قریظه با گذشت چند روز از محاصره بالاخره تسلیم شدند و داوری درباره آنان از سوی پیامبر (ص) به سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس، واگذار شد، زیرا بنی قریظه حلیف (هم پیمان) اوس بودند و چون پیامبر (ص) در گذشته با وساطت بزرگان خزرج از خون حلیف آنان - بنی قینقاع - چشم پوشی کرده بود، اینک اوسیان نیز خواهان گذشت پیامبر (ص) از حلیف خود بودند. در هر حال همگان و از جمله خود یهودیان به حکمیت سعد بن معاذ راضی شدند. اما سعد برخلاف باور همه که حداقل به لحاظ رقابت و هم چشمی با خزرج انتظار عفو و گذشت از او داشتند، فرمان قتل عام مردان جنگی، اسارت زنان و کودکان و تصاحب اموال بنی قریظه را صادر کرد و این حکم مورد تأیید و تنفیذ پیامبر (ص) نیز واقع شد.

بدین ترتیب حدود ۶۰۰ تا ۹۰۰ تن از مردان بنی قریظه پس از آنکه به اسارت

۱. عاملی، ۳۰۳ به بعد.

۲. نور، ۱۱ و ۱۲.

۳. طباطبایی، ۵۳/۱۵-۱۳۹.

۴. جعفریان، ۳۰۰-۲۹۹ (به نقل از جعفر مرتضی).

۵. فیاض، ۷۸.

درآمده بودند، در وسط بازار مدینه و در کنار خندقهایی که به دستور پیامبر (ص) برای این منظور حفر شده بود گردن زده شدند! این ماجرا بالاخص به دوران اخیر دست‌آویزی برای مستشرقان و اسلام‌شناسان غربی و به ویژه یهودیان گردیده تا با استناد به آن پیامبر (ص) را مورد طعن قرار دهند و چنین رفتار خشونت‌آمیزی با افراد اسیر را تقبیح کنند. دکتر شهیدی از محققان معاصر، نخستین کسی است که این روایت را به علل گوناگون نادرست دانسته و بر آن خدشه وارد کرده است.^۱ در اینجا به برخی از مهمترین عللی که در رد این گزارش تاریخی می‌توان اقامه کرد اشاره می‌کنیم:

الف) اختلاف اخبار درباره تعداد کشته‌شدگان در منابع مختلف از ۳۰۰ تا ۹۰۰ تن.^۲
 ب) درباره فرد یا افرادی که این حکم را به اجرا درآورده‌اند نیز اخبار ناهماهنگ و مختلفی وجود دارد. سه روایت مشهور در این باب، یکی از اجرای حکم به دست علی (ع) و دیگری به دست علی (ع) و زبیر بن عوام و سومی از اجرای آن به دست خود اوسیان حکایت دارند. روایت آخر دلیل اوسیان را در قبول این کار در حالی که حلیف بنی‌قریظه بودند، بروز شایعاتی در مدینه می‌داند که حاکی از نارضایتی قبیله اوس از این حکم بوده و آنان برای رفع این شایعات و اعلام وفاداری به پیامبر (ص)، خود اجرای این حکم را پذیرفته‌اند.^۳

ج) عدم تناسب جمعیت مدینه با روایاتی که تعداد مقتولین را حدود ۹۰۰ تن ذکر می‌کنند. زیرا بعید به نظر می‌رسد که در آن روزگار این تعداد مرد جنگی تنها در یک قبیله یهودی مدینه وجود داشته باشد.^۴

د) دادن سرنوشت این تعداد انسان به دست یک صحابی - سعد بن معاذ- و پذیرفتن هر رأی و نظری که او می‌دهد آن هم درموردی چنین خطیر که جان انسانها در آن مطرح است، از پیامبر اکرم (ص) بعید به نظر می‌رسد. البته گفته می‌شود که سعد

۱. شهیدی، ۸۷-۸۸.

۲. جمعی از مؤلفان (زیر نظر رسول جعفریان)، ۲۱۸.

۳. عاملی، ۱۷۵/۱-۱۷۹.

۴. شهیدی، همانجا.

بن معاذ به واسطه آشنایی با آیین یهود، این حکم را بر اساس نص تورات (سفر تثنیه، باب ۲۰، فقره ۱۰-۱۵) صادر کرده و نبی اکرم (ص) نیز در تأیید آن فرموده است: این حکم خداست از ورای هفت آسمان.^۱ سؤال اینجاست که چرا پیامبر (ص) در سایر موارد، مانند ماجرای بنی قینقاع و بنی نضیر، به تورات استناد نکرد؟ آیا اساساً پیامبر (ص) مأمور اجرای احکام تورات بوده است؟ با توجه به آیات قرآن که تمام کتب آسمانی پیشین را تحریف شده و منسوخ می‌داند، چگونه می‌توان پنداشت که پیامبر (ص) در مورد مرگ و زندگی صدها تن به آن استناد کند؟

ه) اکثر روایات، تعداد مقتولین را حدود ۶۰۰ تا ۹۰۰ تن فرض کرده‌اند و چنانکه گفته شد، گاه علی (ع) را به تنهایی عامل اجرای حکم می‌دانند. اگر مدت زمان لازم برای گردن زدن هر مرد جنگی یک دقیقه هم در نظر گرفته شود، قتل عام این تعداد، ۱۰ تا ۱۵ ساعت به طول می‌انجامد. بدین معنی که علی (ع) مدت ۱۰ تا ۱۵ ساعت از یک شبانه‌روز را، آن هم بی‌وقفه! به گردن زدن انسانها مشغول بوده است که این ادعا نه با منطق عقلی سازگار است و نه با موازین اخلاقی.

و) سیاست و تدبیر و دوراندیشی پیامبر (ص) مانع از این است که وساطت خزرجیان را درباره حلیف خود - بنی قینقاع - پذیرفته ولی وساطت اوسیان را درباره حلیف خود - بنی قریظه - رد کند و چنین حکم شداد و غلاظی را در مورد آنان به اجرا درآورد. زیرا این رفتار دوگانه می‌توانست عامل احیای دعواها و اختلافات قبیله‌ای گردد که اوس و خزرج پیش از هجرت پیامبر (ص) به مدینه، خود سالها گرفتار آن بوده‌اند.

ز) اخلاق کریمانه و عفو و گذشت پیامبر (ص) که در مواقع مختلف از خود بروز داده و نمونه آن گذشت از خون یهود بنی قینقاع و بنی نضیر و مهمتر از آن عفو عمومی مکیان (جز معدودی) در جریان فتح می‌باشد، مانع از این است که چنین رفتاری با عده‌ای اسیر پیشه کند. جزئیات این داستان مانند فرمان پیامبر (ص) مبنی بر حفر خندق در بازار مدینه و گردن زدن این تعداد انسان در کنار آن خندقها و در برابر چشمان زنان و کودکان و رهگذران، باور آن را بدین گونه ناممکن می‌سازد. البته با توجه

به آیه «و انزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم و قذف فی قلوبهم الرعب فریقاً تقتلون و تأسرون فریقاً»^۱ که به نظر اکثر مورخان و مفسران ناظر به واقعه بنی قریظه و مؤید کشته شدن گروهی از آنها و اسارت گروهی دیگر است، نمی‌توان کل ماجرا را چنانکه دکتر شهیدی پنداشته است ساختگی و برآمده از اختلافات اوس و خزرج در دورانهای بعد دانست.^۲ هرچند آیه فوق نیز دلالتی بر قتل عام همه مردان بنی قریظه ندارد و تنها به کشته شدن عده‌ای از آنان اشاره می‌کند. این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که روایت بنی قریظه به این شکل می‌تواند در شمار «اسرائیلیات» باشد. جالب آنکه در کتاب مقدس، حکایتی وجود دارد که شباهت اجزای آن به ماجرای قتل عام بنی قریظه توسط علی (ع) بسیار تأمل‌برانگیز است. طبق این حکایت یکی از انبیای یهود به نام «ایلیا»، «۴۵۰ تن» از مدعیان پیامبری را به اسارت گرفته و سپس «کنار نهر قیشون» به «قتل» رسانده است (سفر اول پادشاهان، باب ۱۸، فقره ۲۲-۴۰). با توجه به مطالبی که در نقد روایت بنی قریظه بیان شد، روشن است که نه می‌توان تمام این ماجرا را ساختگی و بی‌ریشه دانست و نه می‌توان تمام آن را به صورت حاضر پذیرفت. تنها با تکیه بر ادله عقلی و برخی شواهد نقلی می‌توان احتمال داد که در این ماجرا، سران و فرماندهان و فتنه‌کنندگان اصلی این قوم که قطعاً تعداد آنها کمتر از ارقام ذکر شده در منابع می‌باشد، کشته شدند و سایرین به اسارت درآمده‌اند.

نتیجه آن که چنین خبر مضطرب و مورد مناقشه‌ای تنها با بیان تحلیلها و نظرات موافق و مخالف، استحقاق درج در یک کتاب درسی و دانشگاهی داشته و نقل آن بدون بررسی و نقد، قرین صواب نمی‌باشد.

۱۳. درباره صلح امام حسن (ع) با معاویه و ملاحظات مالی آن می‌نویسد:

«حسن (ع) با معاویه وارد مکاتبه و مذاکره صلح شد و بر آن قرار گرفت که موجودی بیت‌المال کوفه را امام حسن بردارد با خراج دارا بگرد و از کار کناره کند».^۳

۱. احزاب، ۲۶.

۲. شهیدی، همانجا.

۳. فیاض، ۱۵۲.

اینکه امام حسن (ع) در جریان صلح از منافع مالی بهره‌مند شده باشد از مسائل مورد اختلاف است و احتمالاً این روایت نیز مانند سایر روایاتی است که جهت تخریب شخصیت ایشان، توسط عوامل وابسته به خاندان اموی یا عباسی پدید آمده است، تا بدین‌گونه شأن و منزلت امام را کاسته و اهداف عالی ایشان را در صلح مذکور به حد بهره‌مندی از چند میلیون درهم و خراج شهری دورافتاده در فارس تنزل دهند. متذکر می‌شویم که در گزارش این صلح و مفاد آن در منابع تاریخی تشتت و ناهماهنگی زیادی دیده می‌شود که به ویژه در مورد توافقات مالی طرفین، از شدت بیشتری برخوردار است. طبری مدعی است که: بیت المال کوفه به مقدار ۵ میلیون درهم و خراج دارابگرد از آن امام حسن شد.^۱ که البته اهالی بصره از پرداخت خراج دارابگرد که «فیء» آنان بود، ممانعت کردند.^۲ به نوشته بلاذری، معاویه در نامه‌ای به امام حسن وعده پرداخت سالیانه یک میلیون درهم از بیت‌المال به اضافه خراج فسا و دارابگرد را داده^۳ که پس از مخالفت مردم بصره با پرداخت خراج دارابگرد - که به تحریک خود معاویه و ابن عامر عامل وی در بصره صورت گرفته است - نهایتاً دو میلیون درهم از خراج اصفهان را به ایشان اختصاص داده است.^۴ ابوحنیفه دینوری در *الاخبار الطوال* می‌نویسد: «ضمن شرایط صلح این بود که [معاویه] خراج اهواز را همه ساله برای او [امام حسن] مسلم بدارد، همه ساله به برادرش حسین بن علی دو میلیون درهم بپردازد و بنی‌هاشم را در مستمریها و عطایا بر بنی‌عبد شمس مقدم بدارد.»^۵

چنانکه می‌بینیم اخبار گوناگون و مضطربی در این باب وجود دارد که در آنها از ارقام متفاوت از یک میلیون تا پنج میلیون درهم و نیز خراج شهرهای مختلف مانند فسا، دارابگرد، اهواز و اصفهان سخن رفته است که اگر این اختلاف گزارشها را کنار توافقات ناممکن و باورنکردنی چون مقدم داشتن بنی‌هاشم بر بنی‌عبد شمس در مستمریها و

۱. طبری، ۱۶۰؛ ابن جوزی، ۴۲۲/۳.

۲. طبری، ۱۶۵/۵.

۳. بلاذری، ۲۸۶/۳.

۴. همو، ۲۹۰.

۵. دینوری، ۲۶۵.

عطایا قرار دهیم، سستی و تزلزل اینگونه روایات روشنتر می‌گردد. گذشته از اینها، اشارات دیگری نیز در منابع دیده می‌شود که به نوعی می‌تواند نافی حظ و بهره مالی امام حسن (ص) در ماجرای صلح باشد. مثلاً سخن آن حضرت پس از خواندن نامه معاویه که در آن وعده پرداخت اموالی از بیت‌المال و خراج شهرها را به ایشان داده بود که به نوشته بلاذری، امام با خواندن این نامه فرموده‌اند: «یطمعنی معاویة فی امر لو اردت لم اسلمه الیه»^۱، یا سخن اعتراض‌آمیز سلیمان بن صرد خزاعی از شیعیان آن حضرت که به نقل ابن قتیبه دینوری، ناخشنود از صلح و با حالتی معترض با امام مواجه شده و در قسمتی از سخنانش که در تقبیح صلح است، خطاب به امام گفته است: «ثم لم تأخذ لنفسک ثقة فی العهد و لا حظاً من القضية»^۲ که شاید بتوان این سخن را نیز دلیلی بر عدم نفع شخصی امام به شمار آورد. یکی از محققین معاصر بهره‌مندی مالی امام حسن (ع) در ماجرای صلح را اساساً مخالف اوضاع و شرایط سیاسی آن دوران و عملی غیر موجه نزد لشکریان و شیعیان آن حضرت دانسته و این گزارش را رد می‌کند.^۳ توجیهاتی که دریافت این مبالغ از سوی امام حسن (ع) را برای حمایت از شیعیان و پرداخت خسارتهای وارده به لشکریان و تقویت بنیه مالی خود در برابر معاویه قلمداد می‌کنند نیز به نظر صحیح نمی‌باشند، زیرا اولاً: این مبالغ هیچگاه به امام پرداخت نشد و چنانکه می‌دانیم معاویه پس از تثبیت امور، تمام موارد صلحنامه را زیر پا گذاشت. مطمئناً امام هم با شناختی که از معاویه و دغل‌کاریهای او داشت، این پیمان‌شکنی را از سوی او احتمال می‌داده و لذا بعید است که چنین توافقاتی با او بنمایند. ثانیاً: در جنگهای آن دوران، مستمری و حقوق ثابتی به جنگجویان پرداخت نمی‌شد و ارتش ثابتی وجود نداشت که امام بخواهد به لشکر خود مستمری بپردازد. ثالثاً: جنگ چندان‌ی با معاویه صورت نگرفته بود که ایشان در صدد جبران خسارتهای آن باشند و نهایت اینکه اگر امام، به هر دلیلی طالب چنین مبالغی بود در همان مدت کوتاه خلافت خود -

۱. بلاذری، ۲۸۶/۳.

۲. دینوری، ۱۸۶/۱.

۳. برای اطلاع بیشتر نک: شهیدی، ۴-۱۶۰.

که تمام آن بیت‌المال و خراج تمام آن شهرها را در اختیار داشت - می‌توانست آن را و بیش از آن را از خزانه کوفه برداشت کند و دیگر احتیاجی به درخواست یا اجازه از معاویه نبود.

شیوه نگارش این کتاب بر پایه خلاصه‌نویسی و قاعدتاً ذکر اهم مطالب تاریخی است، اما در مواردی مشاهده می‌کنیم که حوادث مهمی یا از قلم افتاده و یا به صورتی گذرا و ناقص به آنها اشاره شده و از سوی دیگر به حوادثی نه چندان مهم بها داده شده و به نگارش درآمده است، مثلاً:

۱۴- حادثه «لیلة المبيت» که طی آن علی (ع) در سنین جوانی قبول خطر کرده و در شب هجرت نبی اکرم (ص) که مشرکان توطئه قتل آن حضرت را در سر داشتند، به جای پیامبر (ص) در بستر ایشان آرمیده و حتی به نظر برخی مفسران، آیه «و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤوف بالعباد»^۱ در شأن علی (ع) و در تمجید عمل فداکارانه ایشان نازل شد،^۲ در کتاب به این صورت آمده: «پیغمبر علی را بر بستر خود خوابانید و خود به قصد غار ثور بیرون آمد»^۳، چنانکه گویی علی (ع) خود هیچ نقشی در این انتخاب، میان مرگ و زندگی نداشته و یا کودکی بوده که پیامبر (ص) او را در بستر خود «خوابانیده!» است.

۱۵. درباره به قتل رسیدن «عمرو بن عبدود» به دست علی (ع) در ماجرای جنگ خندق که سرنوشت این جنگ را به نفع مسلمانان رقم زد و نبی اکرم (ص) احادیثی چون «خرج الایمان سائره الی الکفر سائره»^۴ یا «لمبارزة علی بن ابیطالب لعمر و بن عبدود افضل من عمل امتی الی یوم القیامة»^۵ را در بزرگداشت و فضیلت کار ایشان

۱. بقره، ۲۰۷.

۲. طباطبایی، ۱۳۵/۲.

۳. فیاض، ۷۰.

۴. مجلسی، ۸۹/۴۱.

۵. همو، ۹۱.

فرمودند، تنها به این جمله که: «علی عمرو را کشت»^۱، بسنده شده است.

۱۶. ماجرای مباحله نیز که طی آن پیامبر اکرم (ص) همراه علی (ع)، فاطمه (س) و حسنین (ع) در برابر مسیحیان نجران حاضر شده و مسیحیان با دیدن مهابت الهی در چهره آنان از مباحله منصرف شدند،^۲ با جمله «پیشنهاد مباحله کرد، امتناع کردند»^۳، وصف شده است. این در حالی است که مسائلی چون: ذکر زفاف پیغمبر (ص) با عایشه «در همین اوقات پیغمبر با عایشه که در این هنگام نه ساله شده بود زفاف کرد»^۴، ذکر تک تک ازدواجهای پیامبر (ص) که گاه به تفصیل بیان گردیده^۵، انتخاب دختری ریحانه نام توسط پیامبر (ص)، از میان اسرای بنی قریظه جهت کنیزی - آن هم پس از آن قتل عام مشکوک -^۶ و حتی به راه انداختن مسابقه اسبدوانی در مدینه به امر پیامبر (ص) و ذکر جزئیات آن^۷ در این کتاب ثبت و ضبط گشته که نافی «خلاصه‌نویسی» و بلکه حاکی از نوعی «گزیده‌نویسی» می‌باشد. افسانه‌هایی چون «شق صدر» را نیز که توسط اکثر محققین معاصر انکار شده است^۸، باید بر این موارد افزود که بدون تأمل و بررسی و به این صورت که: «دو مرد سفیدپوش آمده محمد را گرفتند و سینه‌اش را چاک دادند»^۹ در این کتاب نقل شده است.

مهمترین نقدی که بر این کتاب وارد است چنانکه در مقدمه بحث اشاره شد، آوردن حکایات متعددی از برخوردهای خشونت‌آمیز پیامبر (ص) و مسلمانان با دشمنان خود می‌باشد که در مواردی، باورنکردنی و غیر قابل توجیه می‌باشند و در صفحات پیشین

۱. فیاض، ۸۶.

۲. یعقوبی، ۸۲/۲-۸۳؛ ابن اثیر، ۱۶۲/۲.

۳. فیاض، ۱۰۷.

۴. فیاض، ۷۳.

۵. همو، ۸۳، ۸۴، ۷-۹۴.

۶. همو، ۸۷.

۷. همو، ۸۷.

۸. نک: عاملی، ۸۳/۲ به بعد.

۹. فیاض، ۵۵.

مواردی از این دست روایات مانند «قتل فجیع ام قرفه» و «قتل عام بنی قریظه» مورد بررسی قرار گرفت. انتقادی که در این مورد بر نگارنده کتاب وارد است نه از جهت ثبت این حوادث تاریخی، بلکه از حیث عدم سندیت برخی از آنها و نقل بدون توضیح و بی تحقیق و تأمل در اصل و حواشی ماجرا و عدم بیان علل و زمینه‌های برخوردهای ظاهراً خشن مسلمانان با دشمنانشان از سویی و نقل حداکثری این گونه روایات آن هم در یک کتاب موجز از سوی دیگر است. نقل حداکثری از این جهت که کمتر صفحه‌ای از صفحات مربوط به ۱۰ سال حضور پیامبر اسلام (ص) را در مدینه در این کتاب می‌توان یافت که خبری از قتل، شکنجه، ترور و خشونت مسلمانان نسبت به سایر قبایل و افراد در آن نیامده باشد.

مبهرن است که تحقیق درباره این گونه روایات و صحت و سقم آنها یا کشف دلایل این برخوردها مستلزم فرصتی مستوفی و جامعیتی درخور مطلب است که مجال دیگری می‌طلبد و در این جا تنها از دیدگاهی که بیان شد به چند مورد از این اخبار که در کتاب مذکور آمده است، اشاره می‌کنیم:

۱۷. هدف عملیات نظامی پیامبر (ص) «فشار بر قریش از راه تعرض به کاروانهای آنها و اخضاع طوایف نامسلمان اطراف و جلب آنها به اسلام»^۱ بیان گردیده، در حالی که جلب افراد به اسلام باواژه‌هایی چون «تعرض» و «اخصاع» سازگار نیست و تا آنجا که می‌دانیم آموزه‌های قرآن و روش پیامبر (ص) نیز در گسترش دین چنین نبوده است.

۱۸. درباره یکی از سرایا می‌نویسد: «پیغمبر زید بن حارثه را با پانصد کس مأمور کرد و او صبحدمی بر سر طایفه جذام فرود آمد و دست به قتل و غارت گشود و هزار شتر و پنج هزار گوسفند و صد زن و بچه را اسیر گرفت»^۲

آیا تعبیر «قتل و غارت!» در وصف عملیات نظامی پیامبر (ص) و یارانش صحیح است؟

مطالعه این جمله که «هزار شتر و پنج هزار گوسفند و صد زن و بچه» را اسیر

۱. فیاض، ۷۵.

۲. همو، ۹۰.

گرفت چه پیامی را به خواننده منتقل می‌کند؟ آیا شأن و منزلت انسانها (زن و بچه) نزد مسلمانان صدر اسلام به مثابه شتر و گوسفند بوده که در زمره آنها و بی‌هیچ حایل و فاصلی بدین‌گونه نگاشته شده است؟!

۱۹. در حوادث جنگ خیبر و در بیان دستگیری و شکنجه یکی از رؤسای یهودیان به نام «کنانه بن الربیع» می‌نویسد: «در خرابه‌ای مقداری دفینه از او یافتند، دفائن دیگر را مطالبه کردند منکر شد، زبیر بن العوام او را شکنجه و مصادره کرد و عاقبت او را به محمد بن مسلمه دادند تا به خون برادرش محمود بن مسلمه که در جنگ کشته شده بود به قتل رسانید. زن کنانه را که صفیه نام داشت پیغمبر اختیار کرد».^۱

ناگفته پیداست که نتیجه چنین تاریخ‌نگاری و معرفی پیامبر اسلام (ص) به عنوان فردی که برای کشف دفائن یک فرد اسیر، او را به وسیله صحابی خود شکنجه کرده و اموالش را مصادره می‌کند، آنگاه او را به صحابی دیگر می‌سپارد تا به قتلش آورد و در نهایت همسر مقتول را نیز خود اختیار می‌کند، چه می‌باشد!! از این گونه اخبار و روایات، چنانکه گفتیم، در کتاب *تاریخ اسلام* دکتر فیاض به وفور یافت می‌شود که برای عدم اطناب سخن، علاقه‌مندان را به کتاب مذکور و به ویژه صفحات ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۸، ۱۰۰ و ۱۰۱ ارجاع می‌دهیم.

نتیجه

با مجموعه مباحثی که در نقد این کتاب مطرح شد، به نظر می‌رسد نگارنده محترم آن از نقطه‌نظر خاصی به تاریخ پیامبر اسلام (ص) نگریسته و در نگارش اثر خود عمدتاً به منابع و دیدگاه‌های تاریخی و کلامی اهل سنت درباره حیات و شخصیت آن حضرت تکیه کرده است. وجود اخبار بدون سند، ضعیف، مشکوک و همچنین نوع نگارش و الفاظ و تعابیر خاصی که در کتاب به کار رفته است و نیز نقل کثیری از اخبار و روایات مربوط به برخوردهای ظاهراً خشن پیامبر (ص) و یارانشان با افراد و قبایل معاند که گاه

بدون هرگونه توضیح و بیان علتی به گونه‌ای وافر در جای جای آن به چشم می‌خورد، در مجموع اثری را پدید آورده که به جرأت می‌توان ادعا کرد که با مطالعه آن به قصد شناخت زندگانی پیامبر اسلام (ص)، یقیناً هیچ قداست، عصمت و نزهتی در رابطه با نبی اکرم (ص) در ذهن باقی نمی‌ماند و (العیاذ بالله) تصور می‌شود که ایشان، همچون سایر حکومتگران و قدرتمندان تاریخ، شخصیتی بوده که برای تشکیل، تثبیت و تداوم حکومت و پیشبرد اهداف خود، از هیچ عملی روی گردان نبوده و بارها مرتکب اشتباه و خطا شده است.

مؤلف چنان در ذکر این مسائل گرفتار آمده که اصل و هدف بعثت پیامبر (ص) که هدایت انسانها و ایجاد تحول و رشد در جامعه بوده را فراموش کرده و در کمتر صفحه‌ای از کتاب، این حقایق که دغدغه اصلی پیامبر (ص) بوده مورد اشاره قرار گرفته است. شاید گفته شود که هدف این کتاب صرفاً و چنانچه از نامش پیداست، بیان «تاریخ اسلام» است و وظیفه مورخ تحلیل ارزشی وقایع نمی‌باشد؛ اما باید توجه داشت که تاریخ پیامبران و خصوصاً پیامبر اسلام (ص)، تاریخ مغول، تیمور و ... نیست که در آن تنها به اقدامات حکومتی، جنگها، برخوردها و ... توجه شود. تاریخ پیامبر، به تعبیری «تاریخ دین» و «تاریخ مقدس» است که خود الزاماتی دارد و ورود به ساحت آن مستلزم رعایت اصول و معیارهایی است که به نظر می‌رسد از سوی نگارنده کتاب ملحوظ نگردیده و در نتیجه چنین اثری پدید آمده است، علاوه بر آن و چنانکه در خلال مباحث هم مشاهده کردیم، در همین رویکرد هم راه انصاف پیموده نشده و در برخی مواضع و با تکیه بر منابع خاص و تک روایت‌های سست و بی‌پایه، مسائلی را به پیغمبر (ص) نسبت داده که حتی با تاریخ موجود از صدر اسلام و با منطق عقلی و اخلاقی هم سازگار نمی‌باشد.

کتابشناسى

- آيتى، محمد ابراهيم، *تاريخ پیامبر اسلام*، با تجديد نظر و اضافات ابوالقاسم گرجى، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸.
- ابن اثير، ابوالحسن على بن محمد، *الكامل فى التاريخ*، تحقيق ابوالفداء عبدالله القاضى، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- ابن جوزى، ابوالفرج عبدالرحمن بن على، *المنتظم فى تواريخ الملوك و الامم*، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ۱۹۹۵/۱۴۱۵.
- همو، *الوفاء باحوال المصطفى*، به تحقيق مصطفى عبدالقادر عطاء، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۹۸۸/۱۴۰۸.
- ابن حبان، ابوحاتم محمد التميمى البستى، *السيرة النبوية و اخبار الخلفاء*، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۹۸۷/۱۴۰۷.
- ابن حزم الاندلسى، *جوامع السيرة النبوية*، بيروت، دارالجيل، قاهره، مكتبة التراث الاسلامى، (بى تا).
- ابن سعد الزهرى، *الطبقات الكبرى*، بيروت، دار احياء التراث العربى، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.
- ابن عبدالبر النمري، يوسف، *الترر فى اختصار المغازى و السير*، تحقيق شوقى ضيف، قاهره، لجنة احياء التراث الاسلامى، ۱۹۹۴/۱۴۱۵.
- ابن قتيبه دينورى، محمد بن عبدالله بن مسلم، *الامامة و السياسة (المعروف بتاريخ الخلفاء)*، تحقيق على شيرى، بيروت، درالاضواء، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
- ابن كثير الدمشقى، ابوالفداء الحافظ، *البداية و النهاية*، تحقيق احمد ابوملحم، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۹۸۵/۱۴۰۵.
- ابن هشام النحوى، ابومحمد عبدالملك، *السيرة النبوية*، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ۲۰۰۰/۱۴۲۰.
- ابوحنيفه دينورى، احمد بن داود، *الاخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوى دامغانى، تهران، نشر نى، ۱۳۶۴.
- بلاذرى، احمد بن يحيى، *انساب الاشراف*، تحقيق و مقدمه سهيل زكار- رياض زرکلى،

- بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶/۱۴۱۷.
- جعفریان، رسول (زیر نظر)، رویکرد الصحيح به سیره رسول خدا (ص)، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- حلبی، ابوالفرج نورالدین علی بن ابراهیم بن احمد الشافعی، السیرة الحلیّیة، (انسان العیون فی سیرة الامین المأمون)، تصحیح عبدالله محمد الخلیلی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۲/۱۴۲۲.
- دیار بکری، حسین بن محمد بن حسن، تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس، بیروت، دار صادر، (بی تا).
- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام و وقیات المشاهیر و الاعلام، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
- سهیلی، عبدالرحمن، الروض الانف فی شرح السیرة النبویة لابن هشام، تحقیق و تعلیق و شرح عبدالرحمن الوکیل، قاهره، مکتبه ابن تیمیة، ۱۹۹۰/۱۴۱۰.
- شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۲.
- صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیرالعباد، قاهره، لجنة احیاء التراث الاسلامی، ۱۹۹۰/۱۴۱۱.
- طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجم فارسی (دوره ۲۰ جلدی)، بی جا، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، ۱۳۶۷.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارسویدان، (بی تا).
- عاملی، جعفر مرتضی، الصحيح من سیرة النبی الاعظم (ص)، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ق.
- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار الجامعة لدرر اخبار ائمة الاطهار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۳/۱۴۰۳.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، قاهره، دارالصاوی، (بی تا).
- همو، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، به اهتمام کلمان هوار، پاریس، بی نا، ۱۹۰۳.

مقريزى، تقى الدين احمد بن على، امتاع الاسماع بما للرسول من الانبياء و الاموال و الحفدة و
المتاع، قاهره، لجنة تأليف و الترجمة و النشر، ١٩٤١.
نهج البلاغه، ترجمه و شرح فيض الاسلام، بي جا، بي نا، ١٣٩٢.
واقدي، محمد بن عمر بن واقد، المغازى، تحقيق مارسدن جونس، بيروت، مؤسسة الاعلمى
للمطبوعات، بي تا.
يعقوبى، احمد بن ابى يعقوب، تاريخ اليعقوبى، بيروت، دار صادر، بي تا.